

پیغام آشتی. جماعه مرهقه و نظام علی خان از جانب انگریزان
پیش کرده شد تا ایشان با انگریزان عهد استان شوند و از
بهر جنگ سلطان شکر آرا بند چون جماعه مرهقه و نظام علی خان
از سلطان دلپا پر داشتند بفرور لیکن اجابت گفتند سلطان
ازین خبر افواج خود را از دستبرد ترا دنکور باز داشته بسریر نگین
برگشت و مکتوبی بکار گزاران مدراس ارسال نموده خواست
که سفیری روانه کنند تا بوجه شایسته خاطر نشین ایشان گرداند
که باعث شکر کشیدنش بصوب ترا دنکور چه بود جنریل
میدوس از اجابت پیغام سلطان ابا نموده گفت که سلطان
در نرساندن امرای انگریزی بر حسب شرایط سنه ۱۷۸۴
مرتکب نقض پیمان گردیده است و باهمه عهد استانی بر بوم
و برخواه انگریزان دست جبر و تعدی کشاده پانزدهم چون
سنه ۱۷۹۰ لشکری گران که سپهسالاران جنریل میدوس
بود بممالک محروسه سلطان در آمده قلعه کرد را تصرف
کرد و از آنجا جنریل مذکور به داراپورام و کونبنا تورا متوجه گشته
متصرف هر دو مکان گردید و کرنیل اسطوا طوند یگل و پلیدکا چری
راستخلص گردانید و جنریل میدوس عزیزست آن نمود که از
راه کههات معبر فیلی داخل میسور شود و ما دامیکه شکر انگریزی
در تحصیل اذوقه و غله در کونبنا تورا اشتغال داشت کرنیل

فلاید باقشون خویشن از بهر تسخیر سیمنگل پیش فرستاده
 شد چنانچه این مهم را جنرل مذکور باسانی تمام سرانجام نمود در عرض
 این دستبرد که از افواج انگریزی بظهور رسید هیچگونه مدافعه
 و مقابله از جنود سلطانی بعمل نیامد همین رساله سواران سید
 صاحب و جمعیتی از سواران پنداره گاه بگاه بتاراج بنگاه و اسباب
 نیاهمیان می پرداخت و پس ماندگان افواج را میگشت چون
 هیچ خبر از جنبش سلطان مسموع نشده چنان معلوم شد که سلطان هنوز
 در حدود مجاور سریرنگپتن سکونت میدارد ولیکن سیزدهم سپتمبر طلایه
 فوج متعینه کرنیل فلاید مقدمه الحیش سلطانی را مشاهده نمود و پس
 از ساعتی چند فوج سلطان موازی چهار هزار کس با توپخانه گران
 در میدان کاردار نمودار گردید و از گوله و گلوله بر افواج انگریزی
 باران سخت بارید بازار رزم تمام روز گرم بود و از هر دو سو
 مردان کار بسیار کشته شدند شباهنگام از میدان کارزار
 دور رفتند کرنیل فلاید خواسته بود تا بمسکر انگریزی ملحق شود
 ولیکن از رهگذر عدم چارپایان بارکش بر سبیل اضطراب
 بهره گرانمایه از بنگاه و توپخانه باز پس گذاشته باقشون خود چهاردهم
 سپتمبر روانه گردید و افواج سلطانی بزودی دنبال آن گرفتند و تمام امروز
 از هر دو سو گوله اندازی های دور دور بسر شد ولیکن بهنگام چار ساعت
 شد مگای. محلیکه آن قشون رطل اقلت انداخته بود جنگ سنگین

صورت گرفته تا سه ساعت قایم ماند و در آخر چون سلطان
 بازگشت فوج انگریزی بنی و غدغه بسوی ویلاقی کوچ کرده روز دیگر
 بد انجار سید جنریل میدوس بمحرو شنبیدن خبر رسیدن فوج
 سلطانی بفقور بکمک کرنیل فلاید شتافت و لیکن رهبران
 بجای راه شیمنگل او را به امیکوت بردند و هر دو فوج یکدیگر را نادیده
 از هم دور گزشتند و لیکن سلطان کوچ جنریل میدوس را حمل
 بر حیا نموده پنداشت که او بدین نظر میخواهد که فوج خود را در میان
 سریرنگپتن و جنود او حایل گرداند بنا بران باز پس گشته رود یوانی
 را باز عبور کرده بر شمالی ساحل آن رحل آقامت افکنند اما میکا
 افواج انگریزی باهم متلاقی شده به کوننبا تورا باز گشتند از رهگذر
 چابکی و کثرت چار پایان بارکش و نیکو توانا بودن شان بر حمل
 و نقل ذخائر و اسباب افواج سلطانی با کمال سرعت و شتاب
 و همواره آماده بودن سواران یغما گرش بگردگشتن حوالی جنود او و
 خبر دار بودن شان از جاسوسان انگریزی که هر کرا از ایشان می یافتند
 بنی دریغ می گشتند و هر دم اخبار کوچ و مقام افواج انگریزی بسطان
 میرسانیدند انگریزان یکسر از جنبش سلطان بنی خبر می بودند و او از
 کوچ و مقام ایشان نیکو آگاهی بود چون کار گزاران مدراس
 معلوم کردند که جمعیت سپاه جنریل میدوس از ان کمتر است
 که مصدر اثری شایسته در مقابله جم غفیر جنود سلطان تواند گردید

بنا بران کرنیل مکسونل را فرمان داده شد که باجنود خود متوجه کونینباتور
 گردیده باجنریل میدوس ملحق شود منتهی بیان این واقعه را بسلاطین
 رسانیدند و او بزودی از بهر مقابله کرنیل روانه گشت و تا سه روز
 هنگامه گوله اندازی بر قشون کرنیل گرم داشت ولیکن کرنیل
 مسطور از مقابله او کناره گزیده انتظار وصول لشکر جنریل
 میدوس میکشید چون نهم ماه نوامبر از وصول جنریل موصوف
 بسلاطین اعلام نمودند بزودی روانه پولامپتی گردیده افواج خود را
 فرمان داد که بی مقابله غنیمت بدو پیوندند و ازین رو که سلطان در خود یارای
 مدافعه افواج اعادی ندید عزیمت آن کرد که درین خصوص بردش
 مستردالدمرحوم خود اقتدا کند و رفتار او را در امور کارزار دستور العمل
 خود گرداند و بجای حراست و حمایت ممالک محروسه خویش
 بلاد و عباد مملکت اعادی را با آتش و آب تیغ طعمه حرق و غرق
 چنانکه بنا بران بجای نهضت نمودن بمیسور کوس ارتحال
 بصوب جنوب از نواحی شمالی نواز در بدین نیت که در بوم
 دیر تنجور در آید و بیک ناگاه برتر چنایلی حمله آورد ولیکن چون بزود
 کلیرون رسید بمشاهده حال رود که در عین طغیان بود بغایت
 دلتنگ گردید زیرا که عبور کردن رود اگر چه ممکن بود ولیکن افواج
 اعادی در تعاقب او بودند و میخواستند که راه بازگشت را برودی
 بسته سازند بنا بران بسوی دست چپ بازگردید و در اثنای راه

آنهمه دناست را که دید یکسر بنهب و تخریب آن پرداخت
 در ماه دسبر تها گده را محاصره نمود ولیکن اثری بران مترتب نگردید
 پس از هفده روز محاصره بر راه ترنالی و چنایست و داند یواش
 بیشتر رفت و در اثنای راه از عادت معهود خویش که
 تخریب بلاد و اسیری بر همسان و آلوده گردانیدن معابد باشد
 و ایستاد نفرمود و بعد از ان متوجه پانده پیری گردید شاید بدین امید که
 از جماعه فرانسیس امدادی یابد بابد ایشان تجدید عهد وفاق و اتفاق
 کند ولیکن چون حاکم ایشان با انگریزان عهد کرده بود که ز بهار
 باعانت طرفی از فریقین نبرد از انجانب ناکام برگشته قاعه
 بر ما کابل را در تصرف خود آورده در زمان این جنگ و جدال
 سلطان سابقه سپهبداری و سردشمن شکنی و ذوق فونی خود را در امور
 کارزار نیکو آشکار و بر روی کار آورده سودای انگریزان را بجا بی
 و جلاوت خویش یکسر خام و ناتمام گردانیده چنانچه انگریزان بجای
 آنکه بهره اعظم از مملکت میسور بتصرف خود آورند چنان مشاهده
 میکنند که سلطان بر حدود مجاور مدراس لشکر کشیده ساکنان آنرا
 شاید بگویناگون محنت و تشویش مبتلای گرداند ولیکن وصول
 لارڈ کرونوالیس در سال ۱۷۹۱ با عادت گرانمایه سپاه و مبلغ
 فرادان از سوی مملکت بنگاله و توجه افواج مرهقه و نظام علی خان
 از پونه و حیدرآباد بامداد انگریزان بزودی هوای روزگار دیگر

گون گردایند بنا بران سلطان نواح کرناک را داگذاشته
 بحمايت و عراست ممالک محروسه خویش بشناخت
 بیست و نهم جنوری سنه ۱۷۹۱ لارڈ کارنوالیس عهده سپهسالاری
 در مقام ولهوت برگرفته یازدهم فبروری به دیلور رسید چون
 سلطان پنداشت که افواج انگریزی از راه معبر انبور در سرحد
 میسور داخل خواهد گردید افواج خود را در ان نواح فراهم آورده بود
 ولیکن لارڈ موصوف دیلور را گذاشته بسوی شمال متوجه گردید
 و پیش از آنکه سلطان از قصد او آگاه شود معبر مگلی را بتصرف
 خود آورده در مملکت محروسه سلطان در آمد و ساکنان
 دژ کولار و اسکوتیه بدون مقاومت و مزاحمت هر دو مکان را
 با تسلیم نمودند پنجم مارچ لارڈ موصوف ظاهر بنگلور را مضراب
 خیام افواج خود ساخت و سلطان با جنود خویش در مقابله معسکر انگریزی
 رحل اقامت انداخت و دژ بنگلور در میان هر دو لشکر بود در همین
 روز سواران انگریزی که از بهر پژوهش حال لشکر سلطان مامور
 شده بودند بر جماعتی از افواج سلطانی حمله آوردند ولیکن پس از
 کشتش و کوشش بسیار بگام اضطراب برگشته بسیار کسان
 خود را باکشتن دادند شهر پشیه بیورش برگرفته شد و بسیاری
 از میسوریان کشته شدند و بیست و یکم ماه مارچ قلعه آن بجوش
 عام برگرفته و قلعه دار با هزار کس سپاهیان کشته شد و بقیه السیف

تن با سیری در دادند بوقوع این روداد سلطان بلار و کارنوالیس
مکتوبی برنگاشت متفلسن آشتی موقت ولیکن چون این پیغام
حسب دلخواه پذیرفته نشد افواج خود را بقیادت سپهداران
وا گذاشت تا جنبش اعادی را در نظر دارند و خودش متوجه سریرنگپتن
گردید تا بعد از اسباب حمایت پردازد بدست و هشتم ماه
مستور لار و کارنوالیس از بنگلور نهضت نمود تا با جنود نظام
علی خان و افواج بدرقه که از مقام انور کوچیده بود ملاقی گردد و سیزدهم
اپریل لشکر انگریزی با فوج نظام علی خان که پانزده هزار سوار
بود پیوست لار و کارنوالیس در ماه اپریل سنه ۱۷۹۱ به بنگلور
باز گردید و سیوم ماهی آغاز نهضت سریرنگپتن نمود و مقام
اراکیری را مطرب خیام لشکر خود ساخت سلطان افواج خود را
بر شمالی ساحل کادیری آماده جنگ گردانیده که پیش
آن زمین نمناگ بود که پافرو رفتی پانزدهم ماه مذکور لار و کارنوالیس
بر دهمله برد پس از ستیز و آویز سخت بطریق اضطراب از آنجا
برخاسته در پناه گاه اتواپ قلعه منزل گزید چند روز پیشتر
رسیدن فوج مدراس جنود بنیسی در قیادت جنرل ابر کربنی
رسیده بود لار و کارنوالیس میخواست که هر دو لشکر بنیسی و مدراس
را با هم پیوسته گردانند ولیکن چون موسم برشکال بود و رودها
در طغیان این عزیزست در حین تعویق ماند ازین رهگذر و از صبح

موانع دیگر لار دکار نوالیس یورشس سر یرنگپتن را تا جنگ
دیگر موقوف داشت بنا بران بجنریل ابر کمرنبی چنان اشارت
فرمود که زود تر بصوب ملیبار مراجعت نماید از جهت نایابی
چار پایان بارکش جنریل مذکور بحکم اضطرار تمامت توپخانه و
سامان جنگی باز پس گذاشته بود با اینهمه از دست سواران یغمائی سلطان
خیلی پریشان خاطر گردانیده شده چه ایشان لختی از بنگاه و اسباب
شکری را تاراج کرده و برخی از ساهیبان را اسیر و چندین
کسان را کشته بودند و تمامت انبار باروت را که در بتخانه
پریاپتن نهاده شده بود با مر سلطان آتش زده سواران یغماگر
سلطانی پرکاهی یا برگ گیاهی را در حدود مجاور معسکر انگریزی
وانگذاشته بودند جماعه سواران انگریزی نیمه پیاده شده و مواشی
شکر لار دکار نوالیس هر روز هزاران می مردند و در باره قطع راه
رشد چنان کوشیده بودند که زنهاریک گادو پربار از برنج بجنود
انگریزی نمی توانست رسید و تمامت راه اخبار و اعلام
هو اخواهان انگریزی باهم دیگر آنچنان یکسر بسته شده بود که خبر
افواج مرهت ب سرگرد کی پرسه ام بجا و دهری پندت که قبل ازین
سر یرنگپتن شان بایستی رسید نتوانستی رسید در این چنین
حالت بیدسترسی و بیچارگی لار دکار نوالیس بر سبیل اضطرار
یران داشته شد که تمامت ساز و سامان توپخانه خود را تپاه گرداند

و گلوله‌ها در رود اندازد و یکسر عرابه و گردون آلات لشکرکش
سوزاند و در بیست و ششم ماه می بسوی بنگلور مراجعت
سماید درین تقریب شاکه‌های مبارک باوا از قلعه سریر نگپتن بلند
گردید و در تمامت شهر سریر نگپتن شباهنگام چراغان شادی
افروخته شد و اهل دربار و مقربان سلطان بتقدیم رسم تهنیت
پرداختند که دشمنان معصب را در جنگ دوم هزیمت داده
بی بهره و ناکام باز گردانید و لیکن سلطان که هر روز اخبار فیروز مندانه
فرارسیدن جماعه مرهتّه بد و میرسید نیکو آگاه بود که اگر چه این
بلائی سیاه از سردار الملک اندکی دور شده ولیکن یکسر منافع
نگاشته است بنا بران مکتوبی به لارڈ کمر نوالیس متضمن خواهش
صلح و صلاح برنگاشت چون از مضامینش مفهوم شد که مقصود
سلطان همین است که عقد اجماع و اتفاق که در میان انگریزان و
هواخواهان شان مرهتّه و نظام علی خان بسته شده است منحل گردد
و او با جماعه انگریزان تنها مبتناق هواخواهی و اتفاق استوار گرداند
لارڈ کار نوالیس در پاسخش نوشت که هیچگونه پیغام و درخواست
سلطان را که هواخواهان انگریز مرهتّه و نظام علی خان را در آن
مشارکت و مداخلت نباشد از در اسکان نیست که او
آنها پذیرد و لیکن پیش از صورت پذیرفتن هیچگونه عهد
و مبتناق در میان فریقین این معنی پرناگزیر است که سلطان

تمامی اسیران انگریزی را ادا سپارد و سلطان یحیی و انمود که
 هیچیک از اسیران انگریزی در دست او نیست و چون
 نزد او بمعرض شوشت در رسیده که لارڈ کار نوالیس از آن
 معاهده که باهوا خوانان دارد از دم و فسونش کناره نخواهد گزید
 در صد آن نشد که دیگر بمعهد آن را از آن خود گرداند یا از بمعهدی
 باز آرد و خود را عرضه اخطار جنگ دیگر با جماعه انگریزان سازد
 چون به پیوستن جماعه مرهتہ بمعسکر انگریزی با ذوقه تنگی بغراخی
 تبدیل یافته بود لارڈ کار نوالیس را توانائی آن پیدا گشت که
 چندی در حوالی سریرنگیتن بسر برد لیکن چون این معنی از
 درامکان نبود که بزودی آنهمه ساز و سامان جنگی که عنقریب
 تلف گردانیده شده بود باز بهم آورده شود و بدون آن تجارت
 نمودن بر محاضره و شوار بود لارڈ کار نوالیس مردم شکر خود را فرمان
 داد که راه آمد و شد در میان کرناٹک و میسور پیدا گرداند تا حمل
 و نقل اسباب و ذخائر بخوبی صورت بندد و در بنگلور ذخیره
 و اذوقه و سامان جنگی فراهم آرند ششم ماه چون افواج متفقہ از راه
 ناکنگل و مولیدرگ داد تریدرگ و ساوندرگ بهنضم جولائی در جوار
 بنگلور رسیده جنود مرهتہ بصوب چیتل درگ و سواران نظام علی خان
 بسوی کینچیکوتہ نهضت نمودند و فوج انگریزی به بنگلور کوچ کرد
 در اواسط جولائی باره اوسور را جمعیتی از سپاه انگریزی منحص

گردانید و بروز نامیچه که در آنجا یافتند چنان منکشف گردید که سه کس
از مردم فرنگستان در آن دژ بحالت اسیری بنفرمان سلطان
کشته شدند لشکر انگریزی در جوار ادسور بسر برد و بابت رقه
گردانمیه که از کرناٹک می آمد باهم پیوست در عرض سه ماه آگست
سپتمبر اکتوبر چندین دژ و باره در حین تسخیر سپاه انگریزان
و هواخوانان شان در آمدند نامدارترین قلاع باره انجیتی و ترگم
و ادویه درگ و رای کوه و نندیدرگ بود درین هنگام منهبیان سلطان
را چنان گزشت گذار میکنند که محال کونبنا تور که در تصرف
انگریزان است سپاه محافظ آن قایل اند سلطان فرصت
کار مغتنم شمرده قشونی را به تسخیر آن نامزد فرمود بمنساعی کمک
سنگین که بقیادت میر قمرالدین خان سپهسالار فرستاده شد
آن محال برگرفته و لفظنظ کالمرس با تمامی جمعیتش که باهمزار
سپاهی بود اسیر گردید مقارن این روزگار سلطان بالشکر جزار
بصوب بدتور نهضت نمود از بهر تلافی با جمعیتی از سپاه بدتور
که از آنجا روانه شده بود و وصول سلطان فوج مرهتته را که بسرکردگی
پرسرام بھادو بمحاصره قلعه چیندرگ می پرداخت هول در دلها
انداخت ولیکن سلطان از کاریکه متوجه آن بود پرداخته متوجه
سیرنگپتن گردید چون لار و کار نوالیس راه آمد و شد در میان
کرناٹک و حیدرآباد و کشاده بود عزیزست آن نمود که آنحصار را

که در میان بنگلور و سریرنگیتن واقع اند مستخلص سازد ازین
 حصون ساوندرگ و ادتری درگ بغایت گرانمایه و نامدار
 است و ساوندرگ آنچنان محکم و استوار که جمهور انام آنرا از ان
 قلاع می انگارند که دست تدبیر قلعه کشایان از افتتاح آن بسته
 است و پای سعی شان از تسخیر آن شکسته و هوای اطراف
 و جوانب آن آنچنان رومی و ناملایم طبایع است که ازین جهات
 آنحصار بقب جبل اجل خوانده می شود و سلطان آنقدر وثوق
 بحصانت این دژ در دوات هوایش میداشت که هنگامیکه
 منبیهانش بدو این خبر رسانیدند که انگریزان عزیزست تسخیر
 آن نموده اند با کمال شاشت بر زبان آورد که نیمه فوج انگریزی
 بآب شمشیر غازیان تلخابه مرگ خواهد چشید و بقیه السیف
 از دستبرد هوا بر باد خواهد گردید و هم ماه دسنبر سنه ۱۷۹۱ لاری
 کار نو الیس بدین حصار سه ماگین رسید و پس از محاصره یازده
 روز بر گرفت ادتری درگ نیز بیست و چهارم دسنبر مستخلص
 نموده شد افواج سطلانی آنقدر خوف زده بودند که بمحرو دیدن
 مردم فرنگستان از حصار بگریختند را مکه آهی و غیره بنی زحمت تسلیم
 نموده شدند و سر تا سر آن بوم و بر محکم نهاد که در میان بنگلور و رود کادیری
 واقع است بنسرف انگریز بهادر در آمد جنود نظام علی خان از اگسط
 ثانویبر بمحاصره گرم کنده اش تغال در زیده قلعه پائین مفتوح نمود

و جمعیتی گرانمایه از سپاه بسرکردگی موید الدوله مشهور بنام
 حافظ جی بحراست و حمایت بقاعه مفتوحه ماند و باقی لشکر بسرکردگی
 امیر سکندر جاه و اداسط و سنبر بسوی کولار روانه گردید
 بیست و یکم و سنبر شاهزاده فتح حیدر با جمعیت دو از ده هزار
 سوار با سرعت یادوزان چون میل کوهستان که بر نشیبستان
 ریزد بر سر پشته فروریخت و تمامی جماعه مغلیه را که بحراست آن مقام
 می پرداختند با سیری برگرفت و محافظان قاعه را بتجدید کمک
 نیر و مند گردانید و چندین خاندان سرداران را از قاعه بر آورده سالم
 و غانم بسریرنگپتن مراجعت نمود چون در ماه جون فوج مرهت
 بسرکردگی پرسرام بجاو بصوب چیتلدرگ نهضت نموده از اوضاع
 آن حصار چنان پنداشت که برگرفتن آن بزور از حین امکان
 بیرونست بنا بران برشوت چاره گری نموده بتطبیع کوتوال
 پرداخت تا قاعه بدو اسپارد و لیکن فایده بخشید چندی در حوالی
 آن طرح اقامت ریخته بتخریب آن مرز بوم اشتغال ورزید
 پس از ان بجانب غربی آن محال متوجه گشته بددگاری فوج
 انگریزی به سنجرهولی مانور و چند قلعه دیگر سرایه فیروزی اندوخت
 چون همین مرز و بوم کاناره و بد آنور از ممالک محروسه سلطانی
 از صدمه ناخست افواج متفقہ محفوظ مانده بود سلطان ازین محالات
 اذوقه و علوفه با محتاج می طلبد و لیکن چون میسر سید که بیاد ایغماگران

مرهته رود و تنب بجهت راه عبور کرده دست تطاول و تعدی بران بوم و بر او کشاید بمقتضای دور بینی و احتیاط فوجی گرانمایه تقیادت نواب علی رضا خان بحراست آن برگماشت این سردار بقرب لب غربی رود تنب رطل اقامت انداخته بوضعیکه حصن سموکه در چند اول یاساقه او بود بیست و پنجم و سنبر سنه ۱۷۹۱ فوج مرهته از رود و بجهت رود دیگر از رود تنب که هر دو در آن زمان پایاب بود برگذشت و فوج انگریزی بیار یگری جنود او بر شکر میسور حمله آورد و پس از کوشش بسیار مظفر گره دید نواب موصوف با جمعیت بگر از و پانصد پیاده و چار صد سوار بحصار کلیدرگ که بر مسافت سیزده میل از بد نور واقع است و نواب موصوف پیشتر ازین فیلان و خزینه خود را به انجا فرستاده بود پناه برد سی و یکم و سنبر مور چال از بهر سخیر در سموکه بر آورده شد و پس از محاصره چهار روز در ادا سپردند پرسرام بحدود فوج در جوار سموکه تا ماه جنوری سنه ۱۷۹۲ چندی اقامت در زیده پس از آن بحصار بد نور رسید و فرمان داد تا بر بعض مکانات بیرونی آنقلعه حمله کنند و لیکن چون او شنید که قمرالدین خان بهادر از سپهداران نامی سلطان بالشکر جرار از بهر حمایت بد نور توجه نموده است از آن عزیمت دست برداشته بر حسب عهد خواست که بلار و کار نوالیس

پیوند و تادیر محاصره دارالملک سلطان با او یار باشد چنانچه
 بر سر ام بر حسب این عزیزست کوچ نمود چون خبر هزیست
 نواب علی رضا خان بسطان رسید فوراً بقمرالدین خان فرمان داد
 تا از بهر حفاظت بدت نور بشتابد ولیکن بدو این چنین فرموده بود که
 ز بهار در بند تعاقب جماعه مرهقه نباشد بلکه این جماعه مگس طینتان
 پر آشوب را بیاد حملاه سواران و غازیانش پراینده فوج خود را
 بفرام غماختن اذوقه مشغول گرداند و هرگاه فرصت دست دهد
 آن را بسری رنگین روانه سازد مقارن همین حال سلطان
 قشونی را از سواران یغماگرش بصوب کرمانک روانه کرد
 تا بنهیب و غارت آن بلاد پردازد و مطمح نظر ازین ارسال
 همین بود که بشنیدن این خبر بعضی از افواج انگریزی که بر سر
 مملکتش هجوم آورده اند بحمایست مرزدوم خودشان البته باز
 خواهد گردید و بناچار بارش و فساد عادی گونه سخت خواهد
 گراید یغماگران سلطان بر حسب فرمان تا بنجار سیدند
 که مدراکس از ان سه میل کمتر بود مردمان را گشتند
 و چند قریه را آتش زدند ولیکن چون سلطان در آخر دریافت
 که در این چنین نهیب و غارت هیچگونه بهبود نیست بنا بران
 بتجدید از لارکانوالیس درخواست آشتی و استیجازت
 فرستادن سفیری میکنند ولیکن چون لارکانوالیس

از جهت شکستن عهد گذشته آشفنگیها داشت همانزمان
 بر سدل سلطان فرمود که هیچگونه نامه و پیام مصالحم پذیرفته
 نخواهد شد تا آنکه تمامی اسیرانرا که اودر کونینباتور برگرفته است
 خلاص نمیکند لارڈ کارنوالیس پس از آنکه تمامی ما بختاج محاصره
 و هرگونه اذوفه مهیا گردانیده بود انتظار نمودن پرسرام بهادر را
 بیاصل تصور نموده در غره فبروری سنه ۱۷۹۲م بهر اهی جنود
 نظام علی خان و هری رام پندت از مقام اوتردورک پیشتر
 جنبش نمود و سواران سلطان قریب یکهزار در صد دآن بودند
 که بغارت و نهیب پردازند ولیکن چون درین عزیمت
 ناکام ماندند دسترا که در اثنای راه واقع بود آتش زدند
 و مواشی و باشندگان آنرا یکسوراند پنجم ماه افواج متفقہ در
 نظرگاه سریرنگپتن رسیدند و بقرب زودکاویری رخت اقامت
 انداختند سلطان سپاه خود در جایگاه استوار فراهم آورده
 مصاف جنگ آراسته بود نصاب جنود سلطان درین
 رزم گاه چهل و پنج هزار پیاده و ده هزار سوار و یکصد ضرب
 توپ بود لارڈ کارنوالیس در نه ساعت شب روز
 ششم فبروری باشش هزار و هفصد پیادگان انگریزی بدون
 توپ متوجه آن گردید و جنگ عظیم روداد و هفتم ماه سلطان
 چند بار حسارت نمود تا مقام شمالی رود را بدست آورد

وانگریزان را از جزیره بیرون راند و لیکن اثری مترتب نگردید
 و چون دل سپاهش شکسته بود جم غفیر از خدمت سلطان
 کناره گرفتند و جماعه فرانسیه نیز که ملازم سلطان بودند از جهت
 نظر کردن بانجام بدکار زار خود را تسلیم لارڈ کارنوالیس نمودند
 بر شرقی جانب جزیره سریرنگپتن بوستانیت شانانه خوش
 و خرم بنام لعل باغ درین بوستان چندین قصر بلند و شیمنه‌های
 دلپسند است که بشرف انگریزان درآمده بود لارڈ بهادر
 بحکم ضرورت مردمان را اجازت داد تا درختان بوستانی را بریده
 مورچال سازند و مقارن اینحال قصرهای شانانه و حجرهای عبادتخانه را
 بیمارستان رنجوران و بیمار جای زخمیان نیم جان گردانیدند ؟

بیت

آری چه عجب داری کاندرا چمن گیتی
 چغده است بی بلبل نوحه است بی امکان
 سلطان بنامشای این عبرت فرا انقلاب که همان باغ دلکش
 و بوستان نشاط افزا که در ساختن و آراستن آن هزاران هزار
 روپیه صرف شده بود و بفقوای

بیت

جائیکه بود آن دلستان باد وستان در بوستان ،
 شد ذراغ و کمرگس را امکان شد گمرگ و روبه را وطن ؟

خراب و دیران گردانیده شد خیلی و نخسته و پریشان گشته فرمان داد
 تا گلوله های اتواپ بی هم از قلعه بران باغ و بتناع که حالا در
 تصرف اعدای بود سردادند اگر چه بعضی ازین گلوله ها بمسکرا انگریزی
 که برکناره مقابل رود واقع بود رسید ولیکن هیچیک گره از کار
 فرو بسته اش نکشود چون سلطان نیکو دید که هیچگونه صورت بهبود
 در آئینه خیالش جلوه نمی نمود باز عزیمت آن کرد که دیگر بار
 سلسله آشتی بجنبانده بنا بران از بهر تمشیت این مراسم لفظنظ
 کلمرس و ناش را که در مهم کوئنتا تورد در دست سلطان اسیر افتاده
 بودند پیش خود طلبیده این چنین خطاب کرد که میخواهم بزودی
 از قیدتان رهائی بخشم و چون از دیر باز خوانان آشتی و مصالحه ام
 بنا بران شماره را حامل این مکتوب بنام لارڈ کارنوالیس که
 درین باب نوشته ام می گردانم باید که جواب آن بمن باز رسانید
 و آنگاه مکتوب سطور بدست لفظنظ کلمرس سپرد و دوتا شال
 و پانصد روپیه بداد و وعده کرد که اسباب و ابستان او
 از پس فرستاده خواهند شد پس فرمان داد که سواران
 و ملازمان سلطانی او را بار فیتش در مسکرا انگریزی ببرند چنانچه ایشان
 فردای آنروز در خیمه گاه انگریزی رسیدند شانزدهم فبروری فوج بنیسی
 سرکردگی جنرل ابر کرمبلی بلارڈ کارنوالیس پیوست در این فوج
 دوهزار جوان فرنگی بودند و چهار هزار سپاهی هندوستانی در شب

هینزد هم مورچال بر جانب شمالی قلعه بر آورده شد و نوزدهم فوج که
 قاید آن جنرل ابر کر نبی بود رود گادیری را عبور کرده بر جانب
 جنوب شرقی مقام برگرفت بد افعت این یورش سلطان
 نفس نفیس باجنود سنگین از پیاده و سوار کوشید و لیکن پس
 از کوشش سخت بر سر ننگین مراجعت نمود و بیست
 و دوم بران محال که جنرل ابر کر نبی برگرفته بود با کمال سطوت
 و شدت حمایا آورده شد و لیکن دلیران میسور ناکام باز گردیدند
 در اثنای این جدال پیام عهد و پیمان مصالحه نیز آورده می شد چهاردهم
 ماه و کیلان سلطان دو گای سرداران هند استان در خیبر که بتخصیص
 از بهر تلافی رسولان طرفین زده شده بود متلاقی شدند و گفتگو در میان
 شان بعمل آمد و لیکن هیچ امری متعین نشد و قطع تنازع صورت
 نگرفت اکنون مواد از بهر آوردن مورچال آماده ساخته شد
 و خبر وصول پر سرام بجا و از بهر اعانت انگریز گرم بود پس
 حسب درخواست لارڈ موصوف سلطان بفتوای ضرورت
 قبول میکنند که نیمه مملکت خود را بسرداران همه عهد و گذارد
 و در عرض دو از ده ماه سه کمر و روسی لک روپیه نقد بدیشان
 بدهد و تمامی اسیران انگریزی که خودش و والد بزرگوارش برگرفته
 بود از بندر نکند و دو تا فرزند و لبند خود را از بهر توثیق ایفای شرایط
 مسطور بدیشان و اسپار و بیست و ششم شاهزادگان

موعود با کمال احتشام و تمکین بمعسکرانگریزی در آمدند و لارڈ کارنوالیس
 باجماعه از منصبداران بر در خیمه شانہ خویش شاهزادگان را
 پذیرفتاری نموده و پس از معانقه ایشان با کمال دلجوئی و ملاطفت
 در دن خیمه آورده نشاند لارڈ کارنوالیس بوکیل سلطان و شهزادگان
 فرمود که هرگونه دلجوئی و ملاطفت در خور مرتبت و منزلت شان
 مراعات کرده خواهد شد سپس بهر یک از ان شاهزادگان
 ساعتی زرین گرا به با بطریق نشان ملاطفت و معانقت
 داد و بعد از آنکه عطر و پان بدیشان داده شده بود جناب لارڈ
 صاحب تافیل سواری شان بر رسم شایعت پرداخت
 و آنگاه باز ایشان را معانقه کرده مراجعت نمود و شهزادگان بخیمه‌های
 خود با همان تواضع و تکریم آورده شدند که هنگام داخل شدن خیمه لارڈ
 صاحب بعین آورده شده بود روز دیگر لارڈ کارنوالیس بر رسم بازدید
 بخیمه شهزادگان رفت و در ان مقام مراسم تعظیم و تکریم نسبت
 بلارڈ صاحب بتقدیم رسانیده و هنگام معاودت دو تاشمشیر
 پارسی با قبضه جواهر نگار بر رسم خدمت بدیشان داده شد مهرد آزر م
 که لارڈ کارنوالیس نسبت بشاهزادگان بتقدیم رسانیده سبب
 شادمانی سلطان و خاتونان عرم سرای او گردید؛ پس از ان سلطان
 عهدنامه را بمهرد دستخط خود اقتضاص بخشید نهم ماه مارچ شاهزادگان
 موصوف با همه چشم و خدم از بهر سپردن عهدنامه عزمی مهر کرده

سلطان بخیمه لار و کارنو الیس در آمدند لار و صاحب ایشان را با عزت و اکرام تمام پذیرفتاری نمود و پس از طی شدن قال و مقال رسمی شاهزاده عبدالخالق سه قطعه عهدنامه بحر می را بدست لار و صاحب دست و پس شاهزادگان موصوف رخصت انصراف گرفته بخیمه خود مراجعت نمودند بروایت صحیح این معنی بثبوت پیوسته که پس از مراجعت سرداران عهد از حدود سریرنگ پتان سلطان در حالت غم و غصه که ازین صلح مغلوبانه عائد او شده بود چندی در گوشه تنهایی در میان دولت سرای خویش کنار گزین گشت آخر کار زاری و الحاح خاتونان حرم سرای خود را که در باره بد آمدن ازین کنج خمول می نمودند سمع رضا و قبول در آورد و مقربان درگاه خاصه میرصادق و پورنیارا بحضور خود خوانده در خصوص اصلاح امور ریاستش استشاره فرمود و در پر کردن خزانه عامه با ایشان رایها زد درین کنگاش آرای شیران بران قرار گرفت که به بهره از مال و نعمت خویش یاریگری خواجه خود نمایند تا تلافی آن مبلغ زر که از خزانه سلطانی باعادی داده شده صورت پذیرد سلطان بتقاضای مرحمت و جوادی که داشت از آن مبلغ سه کمره و سی لک روپیه که بدان آشنی و اخریده بود سی لک روپیه واگذاشته چنین فرمان داد که باقی سه کمره را بطریق اضافه بر عراج معمول بر رعایا بر عایت تناسب توزیع نمایند تا بر ایشان جیف نرود

اگر این زر اضافه بطریق راستی و انصاف از رعایا خواسته
 شدی بران درو مندان سکین چندان جور و بیداد بودی ولیکن
 مقام و ادبلا اینجاست که تحصیلد اران این زر حکم سلطانی را بهمانه
 صیف و ستمانی خود ساخته تا کمان صوبجات را نیز برشوت
 درین نعتی و تطاول شریک خود ساختند تا بجای سه کر و ر
 روپیه ده کر و ر بمعرض تحصیل در آمد و آه و ناله ایشان ز بهار بگوش
 سلطان نمیر سید سلطان پس از جلوس بر سریر فرمانروائی دفتر
 نو داشته ضوابط باج و خراج تیار گردانیده بود و همست والا نهست
 سلطانی پس از اهتمام در باره اضافه خراج معروف برنگاهداشتن
 فوج جدید بود و اگر چه مردم باو داعی نمودند که مبلغ زر کاسته خراج
 حالی آنقدر گنجایش ندارد که بدان این چنین جمعیت موفور سپاه
 نگاهداشته شود و سلطان در جواب ایشان همین می فرمود که من
 نمی خواهم که یک رساله یا قشونی از قشونهای محدود کم گردد با اینجه
 حکم سلطانی چنین صادر گردید که حصار دیوار آن دژ را در قلاع را که قاعه داران
 و دژ بانانش در حمایت و حراست آن هنگام بورش و حملات
 اعدای چنانکه باید نکوشیده بودند منهدم گردانند و نسبت بقاعه
 بنگلور که از بهر افواج انگریزی کار ذخیره داری و انبار نانگی نمود آنچه آن
 خشمگین و آشفته گشته که فرمان داد تا بنیاد و حصار آنرا که در بر آوردن
 آن خودش و پدر بزرگوارش لکهار روپیه خرچ کرده بودند با خاک برابر

سازند پیش از وقوع جنگ و جدال گذشته سلطان راه مراست
 با تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی فرمانفرمایی کشور افغانستان که
 در میان ایران و هندوستان واقع است واکشاده بود و اکنون
 پاپسربانشین او که زمان شاه باشد بزبان قلم این چنین التماس
 میکند که وظیفه دینداری و حمیت اسلامی همین اقتضا میکند که او
 با مسلمانان هندوستان اتفاق کند و به تسخیر ممالک و هلی
 لشکر کشد نیز و کلامی ذوقنون چرب زبان او بدیوان دولت
 پیش او دولت رام سپند هدیه و نظام علی خان فرستاده شده
 بودند تافته و آشوب برپا سازند و آن عهده و پیمان اتفاق و هواخواهی
 یکدیگر که ایشان با جماعه انگریزان بسته اند بحیاه انگیزی شان
 بشکنند در بار دوست قدیم و هواخواه صمیم انگریزان که نواب محمد علی خان
 باشد نیز از سازش و بندش یا فسون سازی و چاره گری سلطان ذوقنون
 پاک نموده بود پس از آنکه سلطان باینفای تمامی شرایط عهده و پیمان گذشته
 پروا نهد بود فرزندانش اجازت انصراف داده شدند چنانچه ایشان
 بادره شایسته بسرکردگی میجر و وطن بیست و هشتم ماه مارچ سنه ۱۷۹۴
 بمعسکر سلطان پدر بزرگوارشان در دیونهبی رسیدند روز دیگر میجر و وطن
 بحضور سلطان رفت و شاهزادگان را ادا سپرد سلطان میجر و وطن
 را با کمال ملاحظت و معاطفت اختصاص بخشید و او تا ششم ماه
 اپریل در معسکر سلطان اقامت داشت و درین عرصه چند بار

بحضور سلطان حاضر شد و هر بار سلطان را بذكر خیر قوم انگریزان
 تر زبان یافت؛ و زید نط انگریزی که در پونه بود با اعلام گورنر جنریل
 پرداخته بود از مراسلات پانهانی که در میان سلطان و جماعه مرهته
 در آن زمان بوده القصد از آن باز که عهده آشتی و مصالحه در میان
 آمد تا سال ۱۷۹۶ بیچ سردار یا شخص نامور از ایران تاهند وستان
 و از دکن تا کوهستان نیپال نبود که مکتوب یا سفیر سلطان
 بدو نرسیده باشد بالتماس اینکه او بسلطان حامی دین اسلام اتفاق
 گروه این گروه جاه طلب را از هند وستان بیرون کند درین روزگار
 چنان می نماید که اتم سلطان یاور و معین او گردیده بود که از بهر
 بدگالی انگریزان دشمنان نوپیدا گشته و در دولت هو اخوانان
 شان نزاع و خصومت خانگی در میان آمده تفصیل این اجمال آنکه
 در سنه ۱۷۹۴ فیض احمد خان رام پوری سردار قوم روهیاه وفات
 یافت و فرزند کلانش جانشین او گردید این سردار زاده
 سند نشین بردست عیاران برادر کوچکش غلام محمد خان گشته
 گردید و غلام محمد خان سند آرای ریاست گشت انگریزان
 باعانت و حمایت فرزند سردار مقتول برخاستند و غلام محمد خان را
 پس از منهرنم ساختنش در جنگ اسیر کردند و به دارالاماره
 کلکته فرستادند در آنجا و بجیاه رفتن سفر حجاز و حج بیت الله از
 انگریزان رخصت انصراف یافته بر جهاز نشست و احتمال قویست

که بمضمون مصراع مشهور *ع* این ره که تو میرودی بترکتان
است * بعض بنادر مشرفه طیپوسلطان را که پنداشته از چهار
فرد آمد و از آنجا بزودی با سفیران سلطان متوجه کابل شده بنای
بدگالی و هنگامه آرائی نسبت با انگریزان نهاد و زمان شاه
دالی کابل را بران تخریض نمود که بنهیب و غارت هندوستان
شکر کشند و همینکه او بدیلمی میرسد یکسر جماعه رو هیله بهداستانیش
گمراه خواهی خواهند بست فتوحات عظیمه که نصیب
دولت رام سیندهیه شده بود و فرادانی سپاه که گرد او فراهم آمده بود
عرق رشک و حد ارکان دولت پیشوای پونه
در حرکت آورده ایشان را بران داشت تا از سیندهیه
در خواستند که بهره شایسته از مبلغ خراج ممالک مفتوحه اش
داخل خزانه دولت پیشو نماید ولیکن بجای ایصال مبلغ زر
آن سردار از روی حساب پیشین مبلغ خطیر زر یافتنی از آن
خود بر ذمه آن دولت بر آورد و بالشکری جوار متوجه دارالملک
پیشو گردید تا دعوی خود را ببران قاطع شمشیر بمعرض اثبات
در آرد این چنین عریفی غالب از میان اتباع دولت پیشو
پیدا گردید و سنگ تفرقه در جمعیت آن انداخت و از
همان زمان از رهگذر سوح ستیز و آویز خانگی یکیک رکن
از ارکان آن حکومت منززل گردانیده شد این بود حال دولت پونه